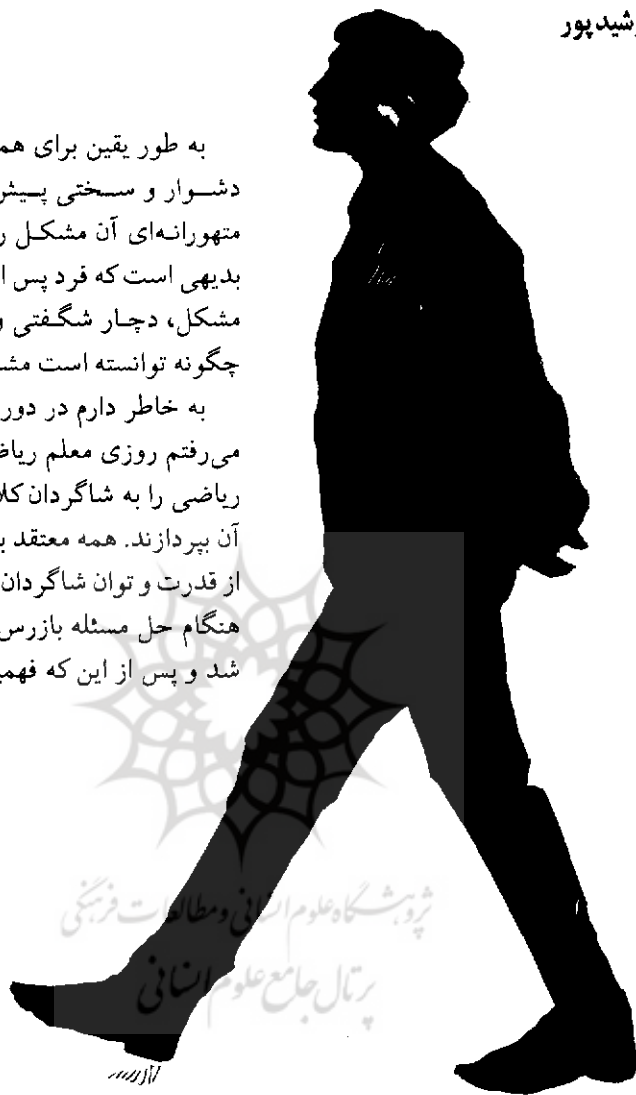


به طور یقین برای همه انسان‌ها گاه حادثه دشوار و سختی پیش آمده که با اقدام متهوران‌های آن مشکل را بر طرف کرده‌اند. بدیهی است که فرد پس از نجات و رهایی از آن مشکل، دچار شگفتی و تعجب می‌شود که چگونه توانسته است مشکل را بر طرف سازد. به خاطر دارم در دوره کودکی که به دبستان می‌رفتم روزی معلم ریاضی سخت‌ترین مسئله ریاضی را به شاگردان کلاس داد تا همه به حل آن بپردازند. همه معتقد بودند که حل آن مسئله از قدرت و توان شاگردان کلاس خارج است. در هنگام حل مسئله بازرس فرهنگ وارد کلاس شد و پس از این که فهمید شاگردان به حل



هویت‌یابی جوانان

مسئله مشغول‌اند با اشاره‌ای مرا برای حل آن مسئله پای تخته سیاه فرا خواند. با این که حل مسئله خارج از توان کلاس بود به حل کردن آن پرداختم. بازرس خوشش آمد و سؤال دیگری درباره صحیح بودن حل مسئله از من پرسید. من



آن را هم به خوبی پاسخ دادم. وقتی از مدرسه خارج می‌شدم دیدم که معلم ریاضی به ناظم مدرسه می‌گفت: "امروز اشتباه کرده، مسئله دشواری را به کلاس دادم که ناگهان بازرس فرهنگ به کلاس آمد و فلان شاگرد را به پای تخته فرستاد. او هم به خوبی به حل آن پرداخت. همه تعجب کردیم." به راستی خود من هم باور نمی‌کردم بتوانم آن مسئله را به‌طور صحیح حل کنم.

نتیجه آن که همه انسان‌ها از توانمندی‌های فراوانی برخوردارند که در دوره زندگی عادی نیازی احساس نمی‌کنند از آن نیروهای ذخیره بهره‌گیری کنند، ولی همین که به مشکل و دشواری سنگینی برخورد می‌شود ضرورت، انسان‌ها را وادار می‌سازد که از توان و قدرت عمیق خود استمداد جویند تا بتوانند به حل مشکل موفق گردند.

همه دانشمندان به این واقعیت ایمان دارند که نوایغ روزگار هم به مقدار محدودی از نیروها و ذخایر وجودی خود استفاده می‌کنند و بخش اعظم نیروها و توانمندی‌های آنان دست نخورده به حال خود باقی می‌ماند.

مطالعه و بررسی افرادی که فاقد برخی از حواس طبیعی بوده‌اند این واقعیت را آشکار

می‌سازد که این‌گونه اشخاص غالباً به سراغ توانمندی‌های روحی و روانی عمیق خود می‌روند و با الهام از آن نیروها زمینه پیشرفت و رشد را برای خود می‌آفرینند. ربرت اولمان در چهارسالگی از روی یک اتومبیل باری با سر به زمین افتاد و کور شد. او در کودکی به مدرسه نابینایان رفت و سپس به دانشگاه پنسیلوانیا وارد شد و در رشته فلسفه فارغ‌التحصیل گردید. او می‌گوید: "دشواری‌ترین درسی که لازم بود یاد بگیرم این بود که به خودم ایمان پیدا کنم و این اساسی‌ترین درس زندگی بود. منظورم از ایمان به نفس این است که علی‌رغم ظواهر ناتوان، به خود و نیروهای درونی ایمان داشته‌ام."^۱

نتیجه آن که خود انسان‌ها نوعاً نمی‌دانند که از نظر قدرت و توان سرشارند و این ضرورت‌های زندگی و دشواری‌هاست که در مواردی انسان‌ها را وادار می‌سازد از ذخایر وجودی خود در حدی که بتوانند مشکلات و دشواری‌ها را حل کنند، بهره و کمک بگیرند.

اگر دشواری‌های روزگار پیش نمی‌آمد هرگز باور نمی‌کردیم که این چنین قدرتمند و توانمندیم. برخی گمان می‌کنند که ایده‌ها در مغز نوایغ دائماً مثل فواره جریان می‌یابد، ولی نوایغ خود غیر از این اعتقاد را دارند. دکتر ویلارد که با بیرون آوردن منیزیم از اقیانوس به پیروزی در جنگ دوم کمک کرد معتقد بود که نبوغ چیزی جز کوشش وافر نیست.^۲ هاروی دانشمند روان‌شناس می‌گوید: سعادت خود به خود وجود ندارد باید آن را ایجاد کرد. پس معلوم می‌شود سعادت از درون وجود انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد، نه از عالم خارج. اسپنسر می‌گوید: به جای این که قبلاً شما را ساخته باشند خودتان خویشتان را بسازید. دانشمند

توانایی‌های خارق‌العاده هستیم، اما از آن جا که چنین قدرت‌هایی در نهاد ما به صورت نهفته قرار دارند، ما هیچ‌گاه از عمق وجود و توانایی‌های واقعی خود آگاه نیستیم. کسانی در زندگی خود بسیار موفق‌اند که به استعداد‌های نهانی خود پی برده‌اند.^۳

آن‌هایی که از قدرت‌های خود بی‌اطلاعند زندگی معمولی را دنبال می‌کنند. طبق بررسی‌های منتشر شده هر انسانی تنها ۱۵ درصد از استعداد‌های نهانی خود را به کار می‌گیرد. بنابراین چنانچه ما از ۲۰ درصد استعداد‌های خود استفاده کنیم همگی نابغه خواهیم شد، و اگر ۳۰ درصد از استعداد‌هایمان را به کار بگیریم از قهرمانان بزرگ به شمار خواهیم آمد.

بنابراین منصفانه است اگر بگوییم هر نابغه و قهرمانی توانایی نهفته خود را خیلی بیش از افراد معمولی مورد استفاده و بهره‌گیری قرار می‌دهد. ادیسون با پشتکار زیاد استعداد‌های نهانی خود را رشد داد و بلوغ خفته درونی‌اش را بیدار کرد و نهایتاً به یک نابغه تبدیل شد.^۴

علی - علیه السلام - در تعالی و ارزشمندی هویت انسانی می‌فرماید: اتزعم انک جرم صغیر، وفیک انطوی العالم الاکبر.^۵ ای انسان تو گمان می‌بری که موجود ناتوان و ضعیفی هستی؟ در حالی که نظام بزرگ جهان هستی در تو پنهان است.

برای سازندگی و رشد جوانان قبل از هر حرکتی باید از سرمایه‌های درونی آنان سخن گفت و برای آنان تبیین کرد که از ذخایر فراوانی برخوردارند، تا روح اعتماد را در آنان بیدار کرد و یأس و ناامیدی را از آنان دور ساخت.

باید به این نکته اساسی توجه داشت که تا



دیگری می‌گوید: اراده و جدیت اولین تکلیف انسان است. کیم دو چونگ در کتاب خود چنین می‌نویسد: "شاید شما هم ماجرای مادر ضعیف البنی‌های را که به خاطر نجات جان پسرش ناگهان یک اتومبیل را از جا بلند کرد شنیده‌اید. این مثالی است واقعی از قدرت‌های عظیم و نهفته انسان. ما انسان‌ها دارای

زمانی که انسان اسیر یأس و ناامیدی باشد هرگز نمی‌تواند به تلاش و کوشش بپردازد. در همین راستا مسئولان فرهنگی باید به جای تحقیر و توییح و ملامت جوانان و تحمیل بسیاری از برنامه‌های غیرمفید، به ارزشمندی و توانمندی‌های جوانان اشاره نمایند و به جوانان آگاهی دهند که انسان ارزشمند است، گرچه در کنکور مردود شده باشد.

در خاتمه به ذکر داستانی می‌پردازم که در از بین بردن یأس و ناامیدی جوانان بسیار مؤثر است. یکی از کتاب‌هایی که در حوزه‌های علمی، دانش‌پژوهان حوزوی حتماً باید آن را بخوانند کتابی است که متعلق به دانشمند بزرگی به نام سکاکی است و محتوای این کتاب در ارتباط با علم فصاحت و بلاغت است.

در شرح حال این دانشمند چنین نوشته‌اند که وی در دوران نوجوانی شاگرد آهنگری پیش نبود، ولی هر روز وقتی دانشجویان اسلامی از مقابل مغازه او می‌گذشتند، این نوجوان با آه و حسرت به آنان نگاه می‌کرد، زیرا عشق و سوز و گداز تحصیل علم همه وجودش را فرا گرفته بود. تا این که روزی از شدت عشق و علاقه در حوزه درسی آنان شرکت کرد. استادی که به تدریس اشتغال داشت وقتی چهره نوجوان سکاکی را مشاهده کرد از او پرسید: آیا جزء شاگردانی یا بیگانه‌ای؟ سکاکی با کمال ادب اظهار کرد که شاگرد آهنگر است ولی عشق و شوق او را به آن جا آورده است.

استاد با سکاکی قرارداد می‌بندد که اگر فشرده درس آن روز را فردای آن روز بتواند بسازگو کند، مجاز است که در کلاس درس شرکت کند. سکاکی با شوق و ذوق از کلاس خسارج شد و به تکرار و مرور کردن درس

پرداخت. شب هنگام نیز استراحت را برخود حرام کرد و به تمرین و حفظ محتوای درس استاد پرداخت. فردا صبح در کلاس حضور پیدا کرد، اما چون متأسفانه خواب و آسایش را برخود حرام کرده بود در تقدم و تأخر جملات درس دچار اشتباه شد و از شدت تأثر سر به بیابان گذاشته، از زندگی کردن مأیوس گردید. ناگهان نگاهش متوجه سنگی شد که وسط آن بر اثر ریزش آب به مرور زمان گود شده بود. ناگهان به هوش آمده، به خود چنین گفت: آیا قلب من از این سنگ خارا سخت‌تر است؟ بدین ترتیب او با تمرین و ممارست خود را در رده یکی از اساتید و علمای بزرگ قرار داد و هنوز که هنوز است دانش‌پژوهان حوزه‌های علمی از کتاب علمی او بهره‌مند می‌شوند.

فراموش نکنیم که پیامبر بسزرگوار اسلام - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - فرمود: من طلب شیئاً وَجَدَ وَجِدَ وَمَنْ قَرَعَ بِأَبَا وَ لَجَّ وَ لَجَّ . هر که هدفی دارد اگر کوشش و تلاش کند سرانجام به خواست خود خواهد رسید و هر که دری را بکوبد سرانجام آن در باز خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- رشیدپور، مجید: چگونه باید تربیت کرد، صفحه ۴۹.
- ۲- پرورش استعداد همگانی ابداع و خلاقیت، ترجمه دکتر حسن قاسم زاده، صفحه ۲۱۵.
- ۳- کیم، دو چونگ: سنگ فرش خیابان همه طلاست، ترجمه دکتر سوری.
- ۴- پرورش استعداد همگانی ابداع و خلاقیت، ترجمه دکتر حسن قاسم زاده، صفحه ۱۲۰.
- ۵- زاوش، معجم نهج البلاغه، ماده جرم.
- ۶- پیامبر اسلام (ص): کلمات قصار، ابوالقاسم پاینده، ماده طلب.